

عنوان پادکست: راحاب و ریسمان قرمز رهایی

راحاب و ریسمان قرمز رهایی (بخش ۸)

نازی: با سلام به شما عزیزان، امروز هم با برنامه‌ای دیگر از پادکست «دل‌هایمان احیا کن» با صدای سابرینا اصلان در خدمت شما عزیزان شنونده هستیم.

سابرینا: امروزه بسیاری مدعی هستند که من مسیحی هستم و به مسیح ایمان دارم اما متأسفانه زندگی غیر اخلاقی و فاسدی دارند. آنها به راحتی مستی می‌کنند، تقلب می‌کنند، دروغ می‌گویند، و در نهایت این خودشان هستند که بر زندگی خود کنترل دارند و آن را هر طور که خود می‌خواهند اداره می‌کنند. آنها تحت رهبری و خداوندی مسیح زندگی نمی‌کنند. به عبارت دیگر، سکان زندگی خود را به دست مسیح نداده‌اند.

در زندگی این چنین افرادی غرور و تکبر، حرص پول و مقام، بلند پروازی و بالاخره هوا و هوس و شهوت حکمفرمایی می‌کند. آنها در واقع خود را به شهوات جسم و گناهان جسمی و روحانی سپرده‌اند. آنها هیچوقت پیروزی بر گناه را تجربه نمی‌کنند. و در واقع علاقه و تمایلی برای غلبه بر گناهان در آنها دیده نمی‌شود. این افراد خود را مسیحی می‌پندارند ولی هیچ اشتها و علاقه قلبی برای امور روحانی ندارند. در آنها هیچ نوع تمایل و تشنگی برای کلام خدا دیده نمی‌شود و زندگی بدون ثمری دارند.

نازی: اما کار خدا این نیست که فقط ما را از گناهان گذشته‌مان نجات دهد و بس! او به ما آینده‌ای تازه می‌بخشد. این پیغامی است که در زندگی زنی به نام راحاب در عهد عتیق مشهود است. اگر برای شما این سؤال مطرح است که آیا واقعاً خدا می‌تواند مرا علی‌رغم گذشته گناه‌آلودم به کار برد، از شما دعوت می‌کنیم که در ادامه برنامه‌های راحاب و ریسمان قرمز رهایی با ما همراه شوید.

سابرینا: زندگی اشخاص کتاب مقدس از جمله راحاب منابع غنی‌ای هستند که از آنها حقایق روحانی پر ارزشی میتوان آموخت. آرزوی من این است که در حین مطالعه زندگی راحاب، نگرشی تازه نسبت به فیض و رحم خدا پیدا کنیم. و درک کنیم که او برای نجات ما از هلاکت مجبور شد چه قیمت عظیمی پرداخت کند. او خدایی است که حاضر است قیمت پر بهایی بدهد تا گمشده را بجوید و نجات بخشد. آیا شما از این حقیقت خوشحال نیستید؟

برخی از ما ممکن است با شنیدن داستان زندگی راحاب احساس کنیم که یک نفر دارد سرگذشت خود ما را تعریف می‌کند. ممکن است شما مانند راحاب اصلاً فاحشه نباشید ولی شاید کسی هستید که خودتان را درگیر اساراتها و اعتیادهای گناه‌آلود دیگر می‌بینید. و یا ممکن است کسی باشید که روحیات، اخلاق، و عاداتهایی در زندگی شما هست که شما را سخت در بند نگاه داشته‌اند. به هر صورتی که باشد، من فکر می‌کنم همه ما در خودمان راحابی می‌بینیم که خارج از مسیح، محکوم به داوری و هلاکت است.

تا به حال، در برنامه‌های گذشته، ما سعی کردیم که زندگی راحاب را در کتاب یوشع مطالعه کنیم. بعد به انجیل متی رسیدیم. در آنجا دیدیم که اسم راحاب فاحشه در ردّ خانوادگی نیاکان مسیح و شجره‌نامه او به چشم می‌خورد. زنی فاحشه در ردّ خانوادگی مسیح! چه حقیقت حیرت‌انگیز و باورنکردنی‌ای!

امروز از شما دعوت می‌کنم که به متن‌های دیگری از عهد جدید مراجعه کنیم که اسم راحاب در آنها ذکر شده است. این دو متن عبارتند از عبرانیان فصل یازدهم و یعقوب فصل دوم. در طول برنامه امروز سیری به این دو متن خواهیم داشت. همانطور که خیلی از شما می‌دانید، عبرانیان فصل یازدهم فهرستی است از زنان و مردان بزرگ ایمان که همگی در دوران عهد عتیق زندگی می‌کردند. برای همین، این فصل به فصل قهرمانان ایمان معروف است. در این فهرست از دو زن اسم برده شده است: اولی سارا زن ابراهیم است که مادر نژاد یهود خوانده می‌شود. دومین زن راحاب است. سارا و راحاب! این دو زن از بعضی جهات کاملاً به هم تشابه دارند. ولی در کنار تشابهات، تضادهایی هم بین راحاب و سارا قابل مشاهده است.

این دو زن از زمینه گم شده و بدون خدا می‌آیند که توسط فیض خدا نجات داده شدند. و در عین حال، هر دوی آنها نمونه‌های ایمان هستند.

در عبرانیان فصل یازدهم به آیاتی برمی‌خوریم که زمینه‌ای بر معرفی راحاب هستند. آیه ۲۹ می‌گوید: «به ایمان بود که قوم از میان دریای سرخ همچون زمین خشک گذشتند. اما چون مصریان کوشیدند همان کار را انجام دهند، غرق شدند.» این آیه همان چیزی بود که راحاب در باره‌اش شنیده بود. سپس در آیه ۳۰ می‌خوانیم: «به ایمان بود که دیوارهای اریحا پس از اینکه قوم هفت روز دور آن گشتند، فرو ریخت.» و بعد در آیه ۳۱ صحبت راحاب پیش می‌آید: «به ایمان بود که راحاب فاحشه همراه با نامطیعان کشته نشد زیرا جاسوسان را به سلامت پذیرا گردید.» در واقع نویسنده می‌خواهد بگوید راحاب فاحشه مثل بقیه سزاوار هلاکت بود اما کشته نشد!

توجه کنید. این آیه می‌گوید: "با ایمان، راحاب فاحشه همراه با نامطیعان کشته نشد." ولی چرا راحاب کشته نشد؟ چرا او نجات پیدا کرد؟ با ایمان. به خاطر ایمانش فیض و رحم خدا به سوی او آمد و او آن را با ایمان پذیرفت. او چگونه این ایمان را ابراز کرد؟ هنگامی که خود را به مخاطره انداخت و از جاسوسان در خانه‌اش محافظت کرد. اینها شواهد و آثار اولیه ایمانش بود. او از این جهت که به جاسوسان پناه داده بود، نجات نیافت. او نجات یافت چون به خدای آنان ایمان داشت و این ایمان در پناه دادن جاسوسان، خود را نشان داد.

در واقع چون راحاب فاحشه به خدا ایمان داشت، برای همین جاسوسان را در خانه خود جای داد. بنابراین، عملی که راحاب انجام داد، ابراز ایمان او بود.

حالا چند دقیقه به کتاب یعقوب فصل دوم مراجعه کنیم. در عبرانیان راحاب در کنار سارا قرار داده شده بود. حالا در کتاب یعقوب او در کنار ابراهیم قرار میگیرد. چقدر کلام خدا زیباست! کلام خدا یک فاحشه را در کنار رهبران روحانی قرار می‌دهد. چون داستان ایمان، داستان فیض عجیب و عظیم خدا در زندگی‌های متفاوت است. اگر راحاب احتیاج به فیض و رحم خدا داشت، پس ابراهیم هم نیاز به فیض و رحم خدا دارد. برای همین آنها کنار هم قرار داده شده‌اند.

این دو شخصیت، یعنی راحاب و ابراهیم، هر دو در یعقوب فصل دوم به عنوان نمونه‌هایی از اشخاصی که ایمان خالص، واقعی، و نجات‌بخش داشتند مطرح می‌شوند.

بیایید با هم به یعقوب فصل دوم آیه ۱۴ مراجعه کنیم. «برادران من، چه سود اگر کسی ادعا کند ایمان دارد اما عمل نداشته باشد؟ آیا چنین ایمانی می‌تواند او را نجات بخشد؟» در واقع سوال این است که آیا اینچنین ایمانی که در آن عمل نیست، می‌تواند ایمان واقعی، خالص، و نجات‌بخش باشد؟ این آیه اینچنین ادامه می‌دهد: «... اگر برادری یا خواهری که برهنه و محتاج غذای روزانه خود باشد، نزد شما بیاید و یکی از شما به ایشان بگوید: "به سلامت بروید، و گرم و سیر شوید." چه چیزی عاید شما می‌شود؟ هیچ، مگر آنکه احتیاجات مادی آنها را برآورید. همینطور، ایمانی که با عمل همراه نباشد، مُرده است. ممکن است کسی بگوید: "تو ایمان داری و من کارهای نیکو. تو به من ثابت کن چطور میتوانی بدون کارهای نیک ایمان داشته باشی و من ایمان خود را بوسیله کارهای خویش به تو ثابت می‌کنم." تو ایمان داری که خدا واحد است. بسیار خوب! دیوها هم ایمان دارند و از ترس می‌لرزند. ای مرد نادان، آیا نمی‌دانی که ایمان بدون کار نیک بی‌ثمر است؟» (آیات ۱۵-۲۰ ترجمه مؤده)

در ادامه، یعقوب مثالی از ابراهیم می‌آورد تا با آن مثال نشان دهد که ایمانی که در آن عمل نیکو نیست، ایمان حقیقی و ناب نیست.

«پدر ما ابراهیم به خاطر کارهای خود در وقتی که فرزند خویش اسحاق را در قربانگاه تقدیم خدا کرد، نیک و عادل محسوب شد. می‌بینی که چگونه ایمان او محرک کارهای او بود و کارهای او نیز ایمانش را کامل گردانید.»

ابراهیم به خدا ایمان داشت اما عملی که انجام داد، یعنی اطاعت در قربانی کردن اسحاق، شواهد و آثار ظاهری ایمانش بود. بنابراین، خلوص و واقعی بودن ایمان او با آنچه که او کرد ثابت شد.

یعقوب با آوردن نمونه از ابراهیم می‌خواهد بگوید که ایمانی که در آن عمل دیده نمی‌شود ایمان ناب و واقعی نیست. یعقوب به ما گوشزد می‌کند ایمانی که شما را تبدیل به شخصی پارسا و عادل می‌کند در رفتار و اعمال شما بلاخره ظاهر خواهد شد. این ایمان در زندگی شخصی که خود را به خداوندی و سریت مسیح سپرده

است، خود را نشان خواهد داد. و در نهایت، اطاعتِ شما اولین نشانه از حقیقی بودن ایمان شماست. و در اینجا است که یعقوب بلافاصله برای نشان دادن ایمانی که واقعی است و در آن اطاعت دیده می‌شود از راحاب نمونه می‌آورد. او در آیات ۲۵ تا ۲۶ می‌گوید: «همین طور راحاب فاحشه نیز با کارهای نیک خود، یعنی پناه دادن به قاصدان اسرائیلی و روانه کردن آنها از راه دیگر، نیک و عادل شمرده شد. ایمان بی‌عمل مانند بدن بی‌روح مُرده است.»

و با در نظر گرفتن تعلیم کلام خدا در بارهٔ عادل شمردگی یا پارسایی، ما می‌بینیم که ابراهیم و راحاب هر دو به خاطر فیض و رحم خدا به ایمان پارسا شمرده شدند. فیض و ایمان هر دو هدیه‌ای هستند که خدا آنها را به انسان عطا می‌کند و به هیچ وجه نمی‌شود آن را با اعمال نیک و صواب به دست آورد. این مطلب در افسسیان ۲: ۸ به وضوح دیده می‌شود: «زیرا به فیض و از راه ایمان نجات یافته‌اید و این از خودتان نیست بلکه عطای خداست.» ولی هنگامی که ما توسط فیض خدا نجات پیدا می‌کنیم، واقعی بودن ایمان ما بوسیلهٔ اعمال پس از نجات‌مان ثابت می‌شود.

راحاب و ابراهیم هر دو نشان دادند که در رابطهٔ راست و صحت یافته‌ای با خدا قرار دارند. ایمان آنها ایمانی بود نجات‌بخش و باعث نجات آنها گردیده بود. آنها به ایمان پارسا شمرده شده بودند. ولی اطاعت و اعمال آنها واقعی بودن ایمانشان را ثابت می‌کرد.

بنابراین، هر یک از ما اگر ادعا کنیم که ایمان داریم، نجات یافته‌ایم، و یا پارسا شمرده شده‌ایم اما در زندگی ما شواهدی از اطاعت دیده نشوند، ایمان ما ایمانی نجات‌بخش نبوده است. این ایمان ما را به نجات در مسیح رهنمون نکرده است. این ایمان شما را تبدیل به شخصی پارسا در نظر خدا نکرده است. این ایمان ممکن است ایمانی عقلانی باشد.

ایمانی بر حسب احساسات ما باشد.

ایمانی بر اساس یکسری آداب و رسوم و اعمال مذهبی باشد.

ولی این ایمان، ایمانی که زندگی شما را عوض کرده باشد و شما را از هلاکت ابدی نجات داده باشد نیست. و در نتیجه، ایمانی نجات‌بخش نیست.

ما می‌بینیم که در زندگی راحاب تبدیلی زیر و رو کننده به وجود آمد. او به خدای زندهٔ حقیقی ایمان آورد و تغییراتی که در او به وجود آمده بود، ثابت می‌کرد که ایمان او حقیقی و نجات‌بخش بوده است.

در این دو متن آخری که در عهد جدید یعنی در عبرانیان ۱۱ و یعقوب فصل ۲ بررسی کردیم، ما به دو اصل بسیار مهم در بارهٔ راحاب برمی‌خوریم: اول اینکه در عبرانیان ۱۱ می‌گوید: «راحاب با نامطیعان کشته نشد.» او گناهکاری بود که مستحق هلاکت بود. زندگی گناهکارانهٔ او مثل بقیهٔ اهالی کنعان او را هم مستحق داوری و هلاکت می‌کرد. اما کلام خدا می‌گوید راحاب با نامطیعان هلاک نشد. این فقط فیض و رحم خدا بود که باعث

شد راحاب با نامطیعان و عاصیان هلاک نشود. او یک فاحشه بود. او مستحق مرگ بود. گناه شما ممکن است فاحشه‌گری نباشد و عنوان دیگری داشته باشد. اما گناه با هر قیافه و عنوانی که (داشته) باشد، انسان را مستحق مرگ و داوری خدا می‌کند.

ولی راحاب فاحشه هلاک نشد. چرا؟ او با ایمان و از طریق فیض خدا از هلاکت نجات پیدا کرد. نه با اعمال نیک و یا صواب. او فقط ایمان آورد!

و حالا مورد دومی که درباره راحاب در این آیات می‌بینیم این است که یعقوب فصل دوم می‌گوید «آیا راحاب پارسا شمرده نشد؟» بله، راحاب فاحشه هلاک نشد و ... راحاب فاحشه پارسا شمرده شد. و هر دو روی این سکه زیباست. راحاب نه تنها از داوری خدا نجات یافت، بلکه این حقیقت بر او اعلام شد که او در رابطه‌ای راست با خدا قرار گرفته است و پارسا شمرده شده است. و این خبر خوش انجیل است که خدا ما را از داوری نجات می‌دهد و ما را پارسا می‌شمارد. ما را فرزند خود، یکی از افراد خانواده خود، به حساب می‌آورد.

ما در هر دو متن عینی عبرانیان ۱۱ و یعقوب ۲ می‌بینیم که عملی که او انجام داد نشانه واقعی بودن ایمانش بود. ایمان ناب و خالص او بوسیله اعمالش نشان داده شد. ایمان واقعی راحاب منجر به یک زندگی تبدیل یافته در او شد. و نکته اصلی این است که همواره بین ایمان و عملکردهای ما رابطه‌ای مستقیم وجود دارد. اگر ایمان ما واقعی باشد، زندگی، عمل، و کردار ما آن ایمان را به نمایش خواهد گذارد.

آیا این بدان معناست که وقتی ما ایمان می‌آوریم و نجات پیدا می‌کنیم، دیگر هیچوقت گناه نمی‌کنیم و اعمال گناه‌آلود دیگر از ما سر نمی‌زند؟ قطعاً اینطور نیست. ما نیز، به عنوان ایمانداران نجات یافته، گاهی اوقات مرتکب گناه می‌شویم. و واقعیت این است که تا زمانی که ما در این دنیا زندگی می‌کنیم، از حضور کامل گناه آزاد نشده‌ایم. و هنوز در این بدنهای گناه‌آلود و این دنیای پرگناه زندگی می‌کنیم. ما هنوز هم تحت وسوسه قرار می‌گیریم.

اما نکته مهم این است که تمایل قلبی یک شخص ایماندار که ایمان حقیقی دارد، دیگر گناه (کردن) نیست. تمایل قلبی یک ایماندار حقیقی خشنود کردن خداست. راحاب از بت‌ها و خدایان کنعانی دست کشیده بود. او به بت‌ها و گناه پُشت کرده و به خدای حقیقی روی آورده بود. پولس نیز به ایمانداران شهر تسالونیک می‌نویسد که چگونه از بت‌ها دست کشیده، به سوی خدا بازگشته‌اند تا خدای زنده حقیقی را خدمت کنند. (۱: ۹)

ایمان نجات‌بخش و حقیقی همیشه ما را از گناهان گذشته‌مان پاک می‌کند. تقدیس یکی از عملکردهای ایمان حقیقی است.

اما این عمل تقدیس یک شبه صورت نمی‌گیرد. یعنی یک شبه شما تبدیل به یک شخص کامل و بدون نقص و گناه نخواهید شد. حتی ایمانداران بالغ نیز به آن حد نرسیده‌اند. و این اتفاق زمانی خواهد افتاد که پس از مرگ، ما رو در رو با مسیح ملاقات کنیم. در آن زمان از جسم آزاد شده و کاملاً تقدیس و پاک خواهیم شد.

ممکن است بگویید: "چرا اینقدر بر این موضوع وقت صرف می‌کنیم؟!" چون امروزه افراد زیادی معترف هستند که مسیحی هستند و به عیسای مسیح ایمان دارند. بله، خیلی‌ها مدعی هستند که مسیحی هستند اما بسیاری اوقات زندگی اخلاقی پاکی ندارند و درگیر اسارت‌های مختلف رفتاری هستند. در مستی، حرص و طمع پول، گناهان جنسی، شهوت، تکبر، و تمایلات بلندپروازانه درگیر هستند. و بالاخره، در نهایت خود را تسلیم خداوندی و سریت مسیح در زندگیشان نکرده‌اند. در واقع، مسیح و استانداردهای او نیست که زندگی آنها را کنترل می‌کند، بلکه این خودشان و خواسته‌های خودشان است که کنترل و سکان زندگیشان را به دست گرفته است. آنها هیچگاه پیروزی بر گناه و توبه از آن را تجربه نمی‌کنند. و در واقع، تمایلی برای پیروزی بر گناه ندارند. دل آنها از امور الهی و چیزهایی که خدا را خشنود می‌کند به دور است و هیچ اشتیایی برای کلام خدا ندارند. و در نهایت، زندگی این افراد برای ملکوت خدا کاملاً بی‌ثمر است.

وقتی پای صحبت بسیاری از مادران و مادر بزرگ‌ها می‌نشینم، می‌گویند که دخترم یا پسر، بله مسیحی هستند. آنها در زمان کودکی قلب خود را به مسیح دادند. اما حالا دیگر برای مسیح زندگی نمی‌کنند. من میدانم که آنها مسیحی هستند اما متأسفانه آثار مسیحی بودن در زندگی دختر یا پسر دیگر دیده نمی‌شود. او دیگر تشنه مسیح نیست و قلبش جای دیگری است. او زندگی عصیانگر و نامطیعی نسبت به مسیح دارد و سالهاست که از خدا فرار می‌کند.

البته ما انسانها هیچ وقت نمی‌دانیم که واقعاً در قلب انسانها چه می‌گذرد. و اینکه آیا واقعاً ایماندار هستند به دست ما داده نشده است. من و شما نمی‌توانیم صد در صد بر ایمان دیگران نظر بدهیم. ولی از طرفی، ممکن است که آنها واقعاً ایماندار حقیقی نباشند.

آنها

ممکن است که زمانی در بچگی به ایمان خود به مسیح اعتراف کرده باشند.

ممکن است در کلیسا جلو آمده و اعتراف کرده باشند.

ممکن است که حتی در جایی به صورت کتبی اعتراف به ایمان به مسیح کرده باشند.

ممکن است عضو کلیسا شده باشند و حتی زمانی در گروه‌های جوانان و نوجوانان شرکت کرده باشند.

اما به مرور زمان شواهد ایمان حقیقی و قلب توبه‌کار دیگر در آنها دیده نمی‌شود و به همین دلیل هیچ پایه و اساسی برای اطمینان از نجات آنها وجود ندارد.

شاید امروز لازم باشد که ما برای بچه‌های خود به صورتی متفاوت‌تر دعا کنیم. "ای خداوند، دختر یا پسر مرا نجات بده. به آنها ایمانی حقیقی، ایمانی که واقعاً منتهی به نجات ابدی است عطا کن. به آنها ایمان نجات‌بخش بده!"

ولی حالا اجازه بدهید این سوال را از شما بکنم:

آیا ایمان شما (ایمان خود شما) واقعی، خالص، و نجات‌بخش است؟

آیا شواهدی در زندگی شما وجود دارند که نشان دهند که شما واقعاً تبدیل پیدا کرده‌اید؟

آثاری که نشان دهند:

که شما واقعاً شخص جدیدی هستید؟

که شما واقعاً هویتتان عوض شده است؟

که شما اشتباهات جدید، تمایلات جدید و خواسته‌های جدید دارید؟

که اصلاً مسیر و اهداف زندگی شما تغییر پیدا کرده‌اند؟

اگر نه، اجازه بدهید آنچه را که کلام خدا از شما می‌طلبد، من از شما بخواهم. امروز خودتان را تفتیش کنید و

از خدا بخواهید که به شما نشان دهد که آیا شما واقعاً در ایمان هستید؟

و اگر نیستید، از مسیح همین امروز بطلبید تا شما را نجات دهد و زندگی تبدیل یافته‌ای در شما بیافریند.

و حالا اجازه بدهید سؤال دیگری را مطرح کنم:

اگر راحاب واقعاً زندگی تبدیل یافته‌ای داشت، اگر خدا واقعاً هویت او را عوض کرده بود و انگار شناسنامه جدیدی

دریافت کرده بود، چرا در کلام خدا دوباره از او به عنوان فاحشه یاد می‌کند؟! اگر او واقعاً شخص جدیدی شده

بود، چرا دوباره کلام خدا او را با این لقب خطاب می‌کند؟! آیا بهتر نبود که این عنوان فاحشه از اسم او حذف

می‌شد؟

کلام خدا دلیل این موضوع را دقیقاً برای ما توضیح نمی‌دهد. اما من فکر می‌کنم که اینطور می‌توان نتیجه

گرفت: راحاب هرگز فراموش نکرد که خدا با او در کجا ملاقات کرد. او فراموش نکرد که خدا او را در چه وضعیتی

نجات بخشید. این لقب به او و به همه یادآوری می‌کند او از چه زمینه‌ای می‌آمد.

و من و شما نیز نباید فراموش کنیم که در چه وضعیتی خدا با ما ملاقات کرد ... چگونه بر ما رحم کرد ... در

چه وضعیتی ما را پیدا کرد، نجات داد، و بازیافت کرد.

اما بیشتر از آن، گذشته راحاب بخشی از پیغام زندگی او بود. این داستان به دیگران نشان می‌دهد که فیض و

رحم خدا به هر عمقی که ما در آن گیر کرده باشیم دسترسی دارد و قادر است که ما را از آن عمق نجات

دهد. پس، این لقب به سایر افرادی که در اینچنین گذشته گناه‌آلودی گیر کرده‌اند نیز نشان می‌دهد که آغوش پر

فیض خدا برای آنها نیز علیرغم گذشته و حشتناکشان قابل دسترسی است.

اگر در عهد جدید فقط صحبت از راحاب می شد و بس، شاید ما فراموش می کردیم که او از چه زمینه ای می آمده! شاید فکر می کردیم که او واقعاً لیاقت فیض و رحم خدا را داشت ... شاید فکر می کردیم که او شخص مذهبی ای بود که کارهای نیک و صوابش او را مستحق نجات از داوری می کرد.

اما، نه!

تا اینجا، داستان راحاب، با من و شما، از فیض و رحم باور نکردنی و بی حد و حصر خدا خبر می دهد. داستان راحاب به هر گناهکاری با هر زمینه ای، گناهکاری مثل من و گناهکاری مثل شما، یادآوری می کند که اگر راحاب فاحشه نجات پیدا کرد، پس برای من و تو نیز امید هست.

Iris Blue یکی از دوستان من در کنفرانس ها در باره زندگی بی بند و بار گذشته خودش در پشت تریبون صحبت می کند که چقدر در بند مواد مخدر، الکل، زندگی ناشایست اخلاقی، و بالاخره حبس و زندان بوده است. و اینکه خدا چگونه او را از اینچنین زندگی ای آزاد کرده است. آیا میدانید که هر وقت که او شهادت می دهد، پس از اتمام شهادتش چه کسانی صف می کشند تا با او صحبت کنند؟ زنانی که در بند مواد مخدر، الکل، زندگی اخلاقی فاسد، و هزار و یک جور اسارت های گناه آلود و پر از شرم اسیر هستند، زنانی که در زندان شرم و حس تقصیر، خود را حبس کرده اند.

چرا؟ چون آیریس از دل آنها صحبت می کند. او هم زمانی در قُل و زنجیری که آنها در آن گیر کرده اند، در بند بوده است. و حالا آنها نه فقط می بینند که چقدر گذشته او شباهت به وضعیت کنونی آنها دارد، بلکه با چشم خود می بینند که خدا چطور او را عوض کرده ... چطور او را تبدیل داده ... چطور او را آزاد کرده ... و چطور هویتی جدید به او بخشیده است. پس، برای آنها هم در مسیح امید هست.

بله، داستان زندگی راحاب به ما امید می بخشد.

اما خدا می خواهد داستان زندگی شما را نیز به کار گیرد. ای عزیز شنونده، هر کس که هستی، هر آنچه تا به حال بوده ای، هر آنچه که کرده ای، در هر اسارتی که بوده ای ... اگر گذشته تاریک و شرم آلودی داشته ای که خدا با فیض پر جلال خودش تو را نجات داده است و از آن گذشته تاریک تو را آزاد کرده و بر آن پیروزی بخشیده، امروز خدا می خواهد که این داستان فیض و امید را با دیگران در میان بگذاری.

آیا شما حاضرید که مثل راحاب از گذشته خود استفاده کنید تا داستان فیض و رحمت خدا را با دیگران در میان بگذارید؟

نازی: خدا قادر است از داستان زندگی شما استفاده کند تا به زنان دیگر امید و فیض ببخشد. در سری درس های **راحاب و ریسمان قرمز رهایی** دیدیم که چگونه خدا به وسیله ریسمان قرمزی که راحاب با ایمان به پنجره

خانه‌اش بست نجات یافت. و این داستان زیبای انجیل است: ریسمان قرمز خون پاک کننده مسیح که سایه‌های آن را در تمام صفحات کتاب مقدس می‌توان یافت.

در سری برنامه‌های **راحاب و ریسمان قرمز رهایی** از شما دعوت می‌شود تا با فیض و رحمی که خدا امروز به شما هدیه می‌کند از گذشته تاریک و شرم آلود خود آزاد شوید. پس اگر تا به حال به این برنامه‌ها گوش نداده‌اید، از شما دعوت می‌کنیم به پادکست «**دل‌هایمان احیا کن**» مراجعه کنید و به زندگی راحاب در سری برنامه‌های **راحاب و ریسمان قرمز رهایی** گوش دهید.

آنچه در این برنامه‌ها خدمت شما شنوندگان گرامی ارائه می‌شود، تعالیم نانسی دیماس و لگموت، با صدای فارسی سابرینا اصلان است که به سمع شما می‌رسد. ترجمه و تهیه این برنامه‌ها حاصل همکاری دو مؤسسه «**دل‌هایمان احیا کن**» و «**راستی**» می‌باشد.